

امارت اسلامی میراث کیست؟



دکتور زمان ستانیزی

استاد الهیات و عرفان در پوهنتون مطالعات عالی پسیفیکا در کلیفورنیا

در تاریخ بشریت از نام هیچ دین یا مذهب به اندازه دین اسلام سوء استفاده نشده. در هیچ کشور جهان به اندازه افغانستان این قدر مردم بی گناه با چنین بی رحمی زار و زیون و ذلیل کشته نشده اند، نه اینقدر بی خان و بی سر و سایه می شوند. اینجا در دین دین، دولت، و دنیا می سوزند، به جرم هویت ملی، قومی، زبانی، منطقوی، و جنسیتی می میرند، و به نام دموکراسی، آزادی حقوق بشر، و اندیشه آزاد کشته می شوند.

در افغانستان کس در فکر آبادی، آزادی، آرامی، و رفاه نیست. مردم می خواهند مشکلات خود را با دعاها حل کنند و سیاسیون می خواهند کشور را با شعارها آباد کنند. گروهی دولت مقتدر مرکزی می خواهد، دسته دیگر نظام متلاشی فدرالی، یکی ادعای جمهوریت اسلامی می کند، آن دیگری طالب امارت اسلامی است. یکی به نام اسلام مردم را به خون رنگ می کند و آن دیگری از اسلام دیگران ننگ می کند و اسلام خود را به جنگ می خواهد، یکی به خاطر حوران بهشتی خواهران و مادران کشور را به سیه روزی می نشاند و آن دیگر خون پدر و برادر می ریزد تا در سفر بهشت همراه داشته باشد. بعضی ها بعد از چهارده قرن مسلمانان را با چنان قاطعیت تکفیر می کنند، گویی همین امروز بر آنها وحی نازل شده باشد.

این گروه آخر می خواهد مردم افغانستان را برای چندمین بار مسلمان سازند. اگر قبلاً طالب بودند، حال ملا شده اند. مردم بین طالب و ملا گیر مانده اند. همه فریاد امارت اسلامی افغانستان سر داده اند، ولی هیچ کس از آن تعریف و توصیفی ندارد، ناگزیر به کتاب رو میآوریم:

در اسلام حاکمیت سیاسی نیست. قرآن به اخلاقیات امر می کند، به عبادات حکم می کند، ولی در امور/امارت سیاسی هیچ حکم صریح قرآنی موجود نیست. پس برای ایجاد امارت اسلامی نمی توان بر قرآن استناد کرد.

مدنیت مدینه

زمانی که رسول اکرم (ص) به یثرب رسیدند، مناقشه بین اقوام بنو اوس و بنو خزرج را حل کرد، و با گروه های اعتقادی مختلف میثاق المدینه (یا صحیفه المدینه) را به حیث قانون اساسی شهر امضا کردند و پایه یک دولت مختلط سیاسی و جمعگرای مذهبی به نام مدینه/مدنیت را بنیاد نهادند.

دولت مدینه به اساس میثاق المدینه از یک اقلیت مسلمانها و اکثریت یهودان به شکل یک دولت عُرفی/سیکولار تشکیل شد. به استناد فقره اول میثاق المدینه «إِنَّهُمْ أُمَّةٌ وَاحِدَةٌ مِنْ دُونِ النَّاسِ» تمام اتباع دولت مدینه صرف نظر از تعلقات مذهبی شان «امت مسلمان» پنداشته می شدند: امت به این معنا که تمام شهروندان مدینه از حقوق مدنی مساوی برخوردار بودند، و مسلمان به این مفهوم که تابعیت دولت عُرفی مدینه را پذیرفته بودند.

به همین سبب قران مسلمانان (صاحب هویت مدنی) و مؤمنان (صاحب هویت عقیدتی) را متمایز از یک دیگر مخاطب قرار می دهد: «عربها گفتند: ایمان آورده ایم، [ای محمد] به ایشان بگو شما ایمان نیاورده اید ولی بگوئید اسلام آورده ایم، اما هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است» «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» (سوره حجرات، آیه ۱۴) همین تفاوت بین مسلمین و مؤمنین با وضاحت کامل در صدر صحیفه مدینه تأیید شده: «هذا کتاب من محمد النبي الأُمي بين المؤمنين والمسلمين من قريش وأهل يثرب ومن اتبعهم فلحق بهم وجاهد معهم».

خلاصه اینکه طبق سنن محمدی حضرت محمد (ص) در یثرب یک مدینه (یعنی مدنیت) ایجاد کرد، نه امارت. مدنیتی که تمام شهروندان آن صرف نظر از تعلقات دینی شان با داشتن هویت «امت اسلامی» از تساوی حقوق برخوردار بودند. این می رساند که دولت مدینه نه دیانتی بود و نه با تعریف امروزی اسلام یک دولت اسلامی بود. پس گفته می توانیم که تشکیل امارت اسلامی سنت محمدی نیست.

دوره خلافت

خُلَفای راشدین به صفت خَلَف (خلیفه)، یا قائم مقام رسول اکرم (ص) به حیث رئیس سیاسی دولت مدینه تعیین شدند. بدیهی است که آنها خلافت ساختند، ولی امارت نساختند.

زمانی قلمرو سیاسی دولت مدینه از یثرب به دمشق، قدس، خیر، تبوک، حجاز و تمام جزیره العرب گسترش یافت در آنجا پیروان ادیان دیگر در امور دینی خود رهبران چون اسقف اعظم، ربای اعظم، و موبد اعظم داشتند پس مؤمنان هم برای امور دینی خود به همچو رهبر دینی ضرورت داشتند. برای رفع این مشکل حضرت عمر (رض) در پهلوی مقام سیاسی خلافتش به حیث امیرالمؤمنین هم تعیین گردیدند. نکات نهایت حساس و مهم اینها اند:

۱- حضرت عمر (رض) امیرالمسلمین نبود، بلکه امیرالمومنین بود، و امیرالمؤمنین نه مقام سیاسی بود، نه لقب سیاسی، و نه امور سیاسی به آن مربوط می شد زیرا مسؤولیتهای سیاسی زیر عنوان خلیفه تنظیم شده بودند.

۲- حضر عمر (رض) در دوره خلافت به حیث خلیفه انتخاب شد، نه در دوره حاکمیت به حیث حاکم.

این اثبات حقیقتی است که در اسلام حاکمیت سیاسی موجود نیست. معیار و اساس تشکیل دولت در زمان رسول اکرم (ص) و حیانت و جمعگرایی (pluralism) بود، و بعد از آن استخلاف بود، نه حاکمیت.

میراث فاطمیون

حدود چهار قرن بعد از ظهور اسلام در سال ۹۹۶ تقویم عام المنصور أبوعلی الحاکم بأمر الله أمير المؤمنين خلیفه ششم فاطمیون و امام شانزده هم اسماعیلیان از راه حاکمیت، استخلاف، امامت، و رهبری روحانی ادعای خدای نمود و زیر نام «الحاکم بأمر الله» «امارت اسلامی» را اعلان کرد. او همه را کافر و دنیا را «دارالحرب» قلمداد کرد و به منظور مسلمان ساختن شان «جهادش» را با ویران کردن بزرگترین کلیسای مسیحیان در بیت المقدس آغاز کرد.

در نتیجه این واقعه مسیحیان اروپایی جنگهای صلیبی را به راه انداختند و برای مدت یک صد و ده سال خون مسلمانان را ریختند، جهان اسلام را در برابر مغولهای ضعیف کردند و در نتیجه حملات صلیبیان و چنگیزیان تمدن اسلامی سیر قهقرایی پیمود.

میراث فاطمیون بعد از یک هزار سال احتمالاً به طور غیر شعوری در لباس «امارت اسلامی» به صحنه سیاست برآمده، هر مخالف خود را «واجب القتل» می پندارند و مصمم اند به چنان قتل و قتل دست بزنند که مردم وحشت صلیبیان و چنگیزیان را فراموش کنند.

طالبان با واقعیت زمانه چنان بیگانه هستند که از میان ۲۰۸ کشور روی زمین هیچ نظامی را مطلوب نمی دانند. در تمام تاریخ اسلام هیچ نظامی را به معیار خود به اندازه کافی «اسلامی» نمی پندارند. طالبان چنان «امارت اسلامی» می خواهند که نه در تاریخ گذشته، و نه در جغرافیه امروزی موجود است، نه در قرآن حکمی بر آن است، و نه در سنن محمدی روایتی از آن موجود است. با همه این توهّمات توقع دارند که جامعه جهانی آنها را بپذیرند و مردم افغانستان رنج و محنت و بی حرمتی و توهین به کرامت انسانی تحجر فکری آنها را تحمل کنند.

